

آموزش و توسعه

پیش از آنکه راه‌های دریایی گشوده شود، تولید پیشه‌روی چهره تولید انبوهی به خود گیرد و مال اندوزی فزاینده، انگیزه پویایی اجتماعی تلقی گردد و اقتصاد و سیاست، برخی از وجوه فرهنگ، مانند زبان، موسیقی، رقص و... جهانی شوند، ملل مختلف بر حسب نیاز خویش و اقتضای محیط زیستی و اجتماعی، آموزش و فرهیزش داشتند که درون‌زای هر یک از جوامع بوده است. جدایی «آموزش» از کار و زندگی، تمرکز آن در بناهای ویژه موسوم به «آموزشگاه»، تعیین ضوابط مشخص برای ورود بدان‌ها و تشدید تقسیم کار در درون نظام آموزشی تحت عناوین گوناگون، محصول طبقه نوحاسته‌ای بود که در اواخر قرن هیجدهم در فرانسه به صورت قهری به قدرت سیاسی نظام فئودالی خاتمه داد و خود با طرح نوین، جایگزین آن گردید.

دوره پنج ساله انقلاب کبیر فرانسه به مثابه نقطه عطفی در تاریخ، به منزله تکیه‌گاه پرتاب تاریخی است که آثار آن به تدریج از مرزهای فرانسه فراتر رفته و نخست اروپا و سپس تقریباً «سرتاسر جهان را فرا گرفت. بدین سان بورژوازی فرانسه پس از صد سال کوشش پی‌گیر و به پیروزی رسیدن در سال ۱۷۸۹، در جهت زدودن آثار فرهنگی و

اجتماعی عهد فئودالیسم و همچنین برآوردن نیاز جدید حاصل از تغییر نظام اجتماعی، به گسترش نظام اداری جدید و «آموزش بوروکراتیک» اقدام نمود. در همین راستا بطور عمده از قرن نوزدهم به بعد در اکثر کشورهای غربی، آموزش توده‌های مردم، برای ایجاد تسهیل رهبری و یکپارچگی ملی و برآورده ساختن نیاز نظام اجتماعی جدید، رونق یافت که این امر به صورت برنامه‌ریزی شده در کشور شوروی در سال ۱۹۱۹ و در کشورهای غربی نیز عمدتاً بعد از بحران ۱۹۲۹ و در کشورهای دیگر نیز بعد از جنگ جهانی دوم و تحت تاثیر سازمان‌های بین‌المللی (یونسکو) مطرح گردید. مضاف بر این، طرح مسائل توسعه و اهمیت منابع انسانی بویژه آموزش و پرورش در نظریه دانشمندانی چون «تئودور شولتز» در دهه (۱۹۵۰ - ۱۹۶۰) منجر به این گردید که آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد، با هدف عقلانی کردن اعمال و بهینه کردن رفتار انسان‌ها و دست‌اندرکار توسعه‌ی مهارت‌ها مطرح گردد و از طرف دیگر پیشرفت سریع علوم و فنون و کیفیت زندگی، چگونگی ساخت هرم سنی جمعیت، تقلیل تلفات کودکان و افزایش امید به زندگی و از سوی دیگر عطش دانش اندوزی در مردم،

موجب گردید که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، آموزش و پرورش بزرگترین مصرف کننده در آمد عمومی باشد.^۱

در کشور ما نیز انقلاب مشروطیت، صدور فرمان و تدوین قانون اساسی و متمم آن در سالهای (۱۳۲۴ و ۱۳۲۵) هجری قمری زمینه نضج نظام آموزش و پرورش را میسر ساخت و همزمان با آن تقاضای اجتماعی برای آموزش و پرورش افراد جامعه نیز فزونی گرفت.

تحولات اجتماعی و عواملی چند در سالهای بعد از انقلاب مشروطیت چنین آموزش و پرورش را متناسب و مطلوب جلوه می‌داد که این عوامل عبارت بودند از: دگرگونی نظام حکومتی، گرایش در جهت ایجاد وحدت ملی، روابط با ملل غربی و اخذ تمدن غرب ظهور قشرهای جدید اجتماعی، تلاش برای تاسیس حکومت ملی، مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی جامعه، ارج نهادن به میراث فرهنگی، حفظ و انتقال آن حرکت در جهت صنعتی شدن نیازها، تقاضاهای گوناگون اجتماعی و دگرگونیهای از این قبیل، ضرورت آموزش و پرورش را به منظور تحقق بسیاری از آرمانها و هدفهای اجتماعی آشکار می‌کرد.

آغاز جنگ جهانی دوم و بدنبال آن

■ صاحب‌نظران مسائل آموزشی و توسعه برای افزایش برابری فرصت‌های آموزشی، همزمان به مسئله توزیع عادلانه درآمد و توزیع عادلانه فرصت‌های آموزشی تأکید می‌کنند.

تکنیکی ۴- جمعیتی ۵- اجتماعی ۶- سیاسی ۷- فرهنگی ۸- شخصیتی بدانیم پس باید یکی از عوامل مشروط کننده آموزش و پرورش را در توسعه ملی، نوع و میزان امکانات آموزشی و نحوه توزیع آنها به عنوان یکی از انواع نابرابریهای اجتماعی (توزیع نابرابر امکانات) بدانیم، چرا که امروزه کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه سعی می‌کنند نقش برتر و تعیین کننده را به عامل انسانی بدهند و چون تحول و تغییر شکل مادی و معنوی جامعه از هدفهای توسعه به شمار می‌رود و این امر بدون تحول انسان میسر نمی‌باشد، دستیابی به تحول انسان در سطح وسیع و حصول توسعه اقتصادی و اجتماعی به تبع آن، بدون سرمایه‌گذاری گسترده در امر آموزش همگانی، و تا حد امکان برابری فرصت‌های آموزشی، میسر نیست و تغییرات تکنولوژی سریع و وسیع نیز متکی به نیروی انسانی است که از آموزشی متناسب برخوردار باشد. تحقق این امر برای اکثر کشورهای جهان، بخصوص کشورهای در حال توسعه متضمن این خواهد بود که سرمایه‌گذاری بیشتری در زمینه آموزش همگانی انجام می‌دهند زیرا که بیسواد و کم سواد و کیفیت پایین علم و دانش مانعی در راه ارتقاء و انجام فرآیند توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی آنها خواهد بود و شناخت و کشف استعدادها و تربیت و بهره‌برداری مثبت از آن در این زمینه یاری‌گر امر توسعه اقتصادی - اجتماعی می‌تواند باشد.

لازم به توضیح است، برخی از

به تدریج در اختیار بخش خصوصی گذاشته است که در این مقاله به چگونگی تاثیر نهاد آموزشی بر توسعه از کانال عدم توزیع عادلانه امکانات آموزشی و پیامدهای آن می‌پردازیم. برای شروع قسمت اصلی بحث، مفروضات زیر را در ارتباط با آموزش و توسعه مد نظر قرار می‌دهیم و بدینصورت که:

۱- بین آموزش و پرورش و نظام اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، آن ارتباط متقابل برقرار است به طوری که آموزش و پرورش هم بر آنها تأثیر می‌گذارد و هم از آنها تأثیر می‌پذیرد.

۲- بین آموزش و پرورش و کنشهای افراد جامعه نیز ارتباط متقابل وجود دارد یعنی آموزش و پرورش هم بر رشد شخصیت تأثیر می‌گذارد و هم اینکه خود تحت تأثیر کنشهای متاثر از نوع شخصیت جهان بینی شخصی و دیگر مختصات روانی - اجتماعی افراد است.

۳- بین آموزش و پرورش و تغییرات اجتماعی اعم از انقلاب یا توسعه، ارتباط متقابل برقرار است به طوری که هم آموزش و پرورش، بر نوع روند و نتایج تغییرات اجتماعی تأثیر می‌گذارد و هم نوع و مختصات تغییرات اجتماعی بر آموزش و پرورش مؤثر واقع می‌شوند. که در این مقاله با تأکید بر مورد اخیر (سوم) مطالب را دنبال می‌کنیم

(۴) الف. اگر توسعه را فرآیندی اجتماعی - انسانی با این هدف که تغییر رابطه انسان با طبیعت و انسان با انسان و انسان با خود را بپذیریم (۴) ب - و موانع درون‌زای توسعه را:

۱- موانع تاریخی و ۲- اگولوژیکی ۳-

انفال ایران بوسیله نیروهای بیگانه و با توجه به خدمات و خساراتی که بر کشور وارد ساخت، در عین حال تغییرات اجتماعی و فرهنگی قابل ملاحظه‌ای، از جمله آزادی سیاسی، انتشار روزنامه‌های متعدد، تشکیل احزاب سیاسی و تحولاتی نظیر گسترش شهرنشینی، مقدمات صنعتی شدن کشور و بالاخره، افزون شدن تقاضا برای آموزش و پرورش عمومی را بدنبال آورد که این امر دولت را ملزم به اقدامات تازه‌ای ساخت لذا در سال ۱۳۲۳ شمسی قانون تعلیمات اجباری به تصویب رسید.

بررسی عملکرد آموزش پرورش از زمان مشروطیت تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که علی‌رغم پیش بینی‌ها و قوانین مصوبه تعمیم آموزش ابتدائی، در این مدت طولانی با مشکلاتی همراه بوده و دولت‌های وقت عملاً از عهده اجرای قوانین مصوبه و تحقق هدفهای آموزشی کشور بر نیامدند و سایر جنبه‌های آموزش و پرورش از جمله فلسفه، سیاست و خط مشی‌ها، رویه‌ها، و برنامه‌ها، و سازمان و مدیریت آن نیز به علت ناهماهنگی با ویژگیهای فرهنگی و نیازهای عمومی جامعه، کار آمد و مؤثر واقع نشدند و اگر احیاناً توانستند پابرجا و نهادی شوند عملاً نظام آموزش و پرورش را با مشکلات روز افزونی مواجه ساختند.^۳ بعد از انقلاب اسلامی ایران نیز شاهد توسعه مدارس و فضاها، آموزش در سطح کشور بوده‌ایم و دولت نیز تا حدی زیادی سعی در توزیع امکانات آموزشی در روستاها و مناطق محروم نموده و در حد امکان و توان، کودکان واجد شرایط را از حیث آموزش تحت پوشش قرار داده است.

ولی در سه چهار سال اخیر شاهد تغییر در سیاست آموزشی کشور بوده و دولت به جهت آزادسازی امکانات وسیع مالی آموزش و پرورش، با تشکیل مدارس غیر انتفاعی نمونه مردمی و...، این نهاد را

تئوریهای اقتصادی حاکی بر این هستند که تدابیر مربوط به توزیع عادلانه فرصت‌های آموزشی ممکن است موجباتی را برای کاهش نرخ رشد اقتصادی و تنزل کارآیی تولیدی در یک دوره را فراهم سازد. از این رو دولت‌ها وظیفه دارند که اولویت‌های بین عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی را در سیاست‌گذاری‌های خود مشخص نمایند. «ارزیابی نتایج پروژه‌های بسیاری که به وسیله بانک جهانی تأمین مالی شده است نشان دهنده این واقعیت است که با گسترش فرصت‌های آموزشی میان مناطق (شهری و روستایی) و گروه‌های اجتماعی (زنان و مردان و نژادهای متفاوت) هم به کارآیی و هم به عدالت اجتماعی و اقتصادی کمک شده است»^۵.

«گزارش توسعه جهان سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱، حاکی است که اهداف کارآیی و عدالت را می‌توان به طور همزمان توسط سرمایه‌گذاری در آموزش تأمین کرد، از گزارش بخش آموزشی در سال ۱۹۸۰ می‌توان نتیجه گرفت که هدف عدالت در

آموزش و اهداف توسعه اقتصادی متقابلاً سازگار هستند (بانک جهانی ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱)

در حقیقت اگر کارآیی اقتصادی و عدالت اجتماعی همیشه در یک جهت باشند، تعیین استراتژی سرمایه‌گذاری آموزشی ساده است. متأسفانه این مورد همیشه مصداق ندارد. بسیاری از پروژه‌های آموزشی هم به اهداف کارآیی و هم به اهداف عدالت کمک می‌کند. اما بسیاری دریافته‌اند که این معیارها همیشه با یکدیگر در یک راستا نیستند. در نتیجه بسیاری از کشورهایی که از منابع مالی کافی برخوردار نیستند، خود را در یک تنگنای عدالت و کارآیی می‌یابند و در پیامد آن، به علت فشار عمومی برای آموزش بیشتر، فشار بودجه‌ای پدید آمده دولتها را در گزینش راهبردهای کوتاه مدت یا دراز مدت بر سر دو راهی قرار می‌دهند.^۶

سازمان بین‌المللی کار و بانک جهانی از مطالعاتی که در مورد همبستگی بین آموزش و اشتغال و توزیع درآمدها و آثار

توزیعی سرمایه‌گذاری آموزشی انجام داده‌اند، چنین نتیجه گرفته‌اند که سرمایه‌گذاری آموزشی می‌تواند بر توزیع درآمد در کشورهای در حال توسعه به طرق زیر تاثیر داشته باشد:

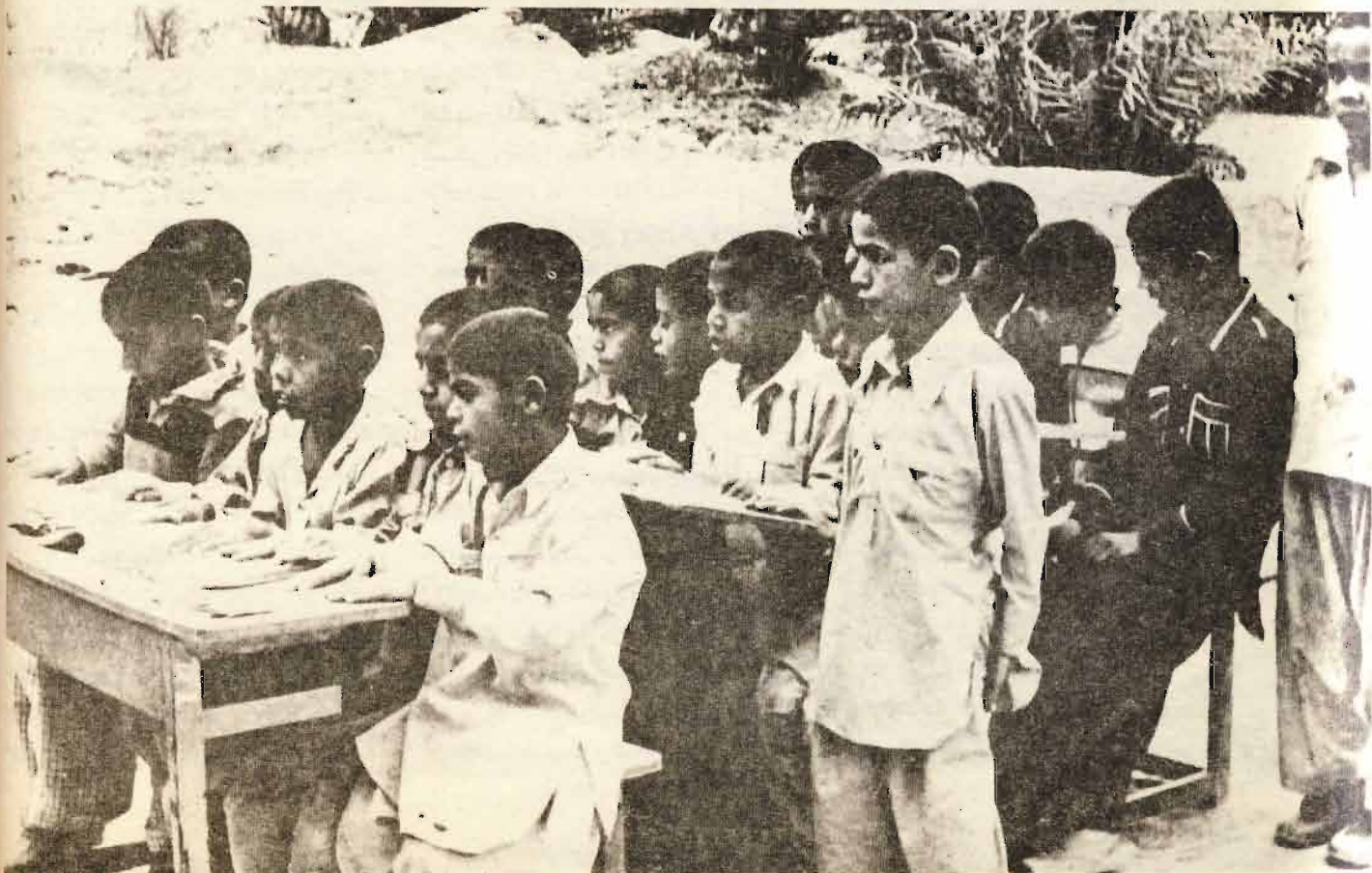
۱- آموزش می‌تواند سطح کلی درآمد را افزایش داده، و در نتیجه فقر مطلق را کاهش دهد.

۲- آموزش می‌تواند پراکندگی درآمد را تغییر دهد.

۳- آموزش می‌تواند فرصت‌های جدیدی برای فرزندان قشر فقیر جامعه ایجاد کرده و در نتیجه به صورت چرخشی برای تحرک اجتماعی عمل کند.

۴- اگر نابرابری فرصت‌های آموزشی، (امکانات وسیع آموزشی) در جامعه حاکم گردد آموزش می‌تواند نابرابری بین نسلی را انتقال دهد.

۵- اگر آموزش وسیله‌ای شود که گروه‌های معینی در جامعه (مثلاً ساکنان شهرها یا گروه‌های نژادی و صنفی خاص) بتوانند با استفاده از آن درآمد بیشتری از



سایر گروه‌های جامعه مثلاً زنان، روستائیان و اقلیت‌های نژادی و دینی بدست آورند، در این صورت آموزش نابرابری‌های اجتماعی اقتصادی را افزایش خواهد داد.

۶- تامین الگوی مالی، بویژه مقدار و نوع کمک‌های دولت به آموزش می‌تواند درآمد را از آنهایی که مالیات می‌پردازند، به آنهایی که از کمک‌ها بهره‌مند می‌شوند باز توزیع کند.

۷- آموزش می‌تواند تاثیر متقابلی بر باورری، مرگ و میر و بهداشت و دیگر جنبه‌های توسعه‌ای موثر بر توزیع درآمد داشته باشد.^۷

با توجه به مطالب ذکر شده، صاحب‌نظران مسائل آموزشی و توسعه برای افزایش برابری فرصت‌های آموزشی همزمان به مسئله توزیع عادلانه درآمد و توزیع عادلانه فرصت‌های آموزشی تاکید می‌کنند چون تاثیر سرمایه‌گذاری آموزشی بر توزیع مناسب درآمدها از یک سو وابسته به افزایش بازدهی و ارتقاء بهره‌دهی نیروی کار است و از سوی دیگر ارتقاء بهره‌دهی نیروی کار بستگی به امکان توزیع عادلانه فرصت‌های آموزشی دارد که می‌تواند به عنوان ابزاری برای توزیع مجدد درآمدها به کار رود.

با این همه، برخی از محققین و صاحب‌نظران جامعه‌شناسی آموزش و پرورش مانند «لوین و کارنوی» معتقدند: «چون آن عدالت اجتماعی ذاتی، مفهوم یادگیری کامل است در نهادهای اجتماعی مربوط به آن انعکاس نیافته است. پس خط مشی یادگیری کامل را نمی‌توان به کار

گرفت.» با توجه به نظرات «لوین و کارنوی» کشورهایی که سعی دارند امکانات آموزشی را یکسان بین افراد توزیع کنند، باز به خاطر نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی که در ساختار جامعه وجود دارد باعث افزایش نابرابری خواهد شد» بدین گونه که یک نظام آموزشی واحد، برای هر کس شانس مساوی در برخورداری از تعلیم و تربیت فراهم نمی‌کند. بلکه این بار محرومیت فرهنگی است که آهنگ برخورداری آنان را از فرصت‌های آموزشی معین می‌سازد.^۸ تا چه رسد به اینکه این امکانات مساوی نباشد و مدارس از لحاظ امکانات و بر حسب طبقات از هم تفکیک گردند و مدارس فقر او اغنیا بوجود آیند. طبیعتاً، نتیجه چنین کاری جز تشدید مضاعف نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی چیز دیگری نخواهد بود. از طرف دیگر هر قشر و گروهی می‌کوشد با ارزش‌های خود، فرزندان خود را تربیت کند و این امر نیز به نوبه خود سبب می‌شود که هرم اجتماعی از دیدگاه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پراکندگی بیشتری پیدا کرده که بعدها تفاهم اجتماعی بین اقشار مختلف در جامعه دشوارتر شود و فاصله گروهی و طبقاتی تشدید گردد.

در کشور ما به تبع جامعه کلان، آموزش نیز حالت طبقه‌ای گرفته و روند رشد خود را شتابان طی می‌کند و این امر با تشکیل «دبیرستان‌های نمونه مردمی»، «مدارس غیرانتفاعی» و... نمود یافته است. و وضعیتی که در حال حاضر در کشورمان پیش آمده است مانع از این می‌گردد که

فرصت‌های آموزشی در بین تمام دانش‌آموزان عادلانه توزیع شود. چرا که برای مثال شهریه‌هایی که برای ورود بدین مدارس باید پرداخت شود سرسام‌آور است شهریه مدارس غیرانتفاعی در شهر تهران سی و پنج هزار تومان برای ابتدایی، پنجاه هزار تومان برای راهنمایی و بین هشتاد تا صد هزار تومان برای متوسطه است اما شهریه واقعی و دریافتی آنها حدود هشتاد تا صد و بیست هزار تومان برای ابتدایی، صد و پنجاه تا دویست هزار تومان برای راهنمایی و سیصد هزار تومان و گاه بالاتر برای متوسطه بر حسب مناطق و مدارس مختلف است.^۹ به همین نسبت با مبلغ کمتر شهرستانها به تناسب جمعیت و موقعیت و منطقه، شهریه دریافت می‌کنند با توجه به نرخ رسمی و نرخ واقعی شهریه‌ها و نیز تناسب آنها با سطح درآمد اکثریت جامعه که بنا به اطلاع واصله از منابع رسمی درصد متناهی از مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند. بر پایه گزارش اخیر مرکز آمار ایران هزینه متوسط ماهانه یک خانوار شهری در سال ۱۳۷۱ برابر با ۳۲ هزار تومان و یک خانوار روستایی ۳۰ هزار تومان بوده است. اگر میانگین این دو هزینه متوسط ماهانه را با اندکی تسامح مبنای یک زندگی متوسط بگیریم می‌بینیم که در سال ۷۱ هر خانوار ایرانی با هزینه ۳۱ هزار تومان می‌تواند یک زندگی متوسط داشته باشد. حال اگر ۲۵ درصد حداقل مقدار تورم در سال ۷۲ را به این مبلغ بیافزاییم به رقم ۳۸ هزار تومان می‌رسیم یعنی خانوارهای ایرانی برای اداره

پیشرفت سریع علوم و فنون و کیفیت زندگی، چگونگی ساخت هرم سنی جمعیت، تقلیل تلفات کودکان و افزایش امید به زندگی و از سوی دیگر عطش دانش‌اندوزی در مردم، موجب گردید که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، آموزش و پرورش بزرگترین مصرف کننده درآمد عمومی باشد.

یک زندگی متوسط در ابتدای سال ۷۳ باید ماهانه مبلغ ۳۸ هزار تومان را هزینه می‌کردند^۱. البته با توجه به محاسباتی که برای محاسبه خط فقر در سالهای ۶۹ و ۷۰ شده و میزان خط فقر هزینه ماهانه خانوارها در حدود ۱۸۰۰۰ تا ۲۱۰۰۰ تومان بوده است^۱. این اعداد اگر با ۵۰ درصد تورم تعدیل شود مبلغ ۲۷۰۰۰ تا ۳۲۵۰۰ تومان بدست می‌آید که چندان با مبنای فوق فاصله ندارد حال بدون در نظر گرفتن تورم شش ماه گذشته می‌خواهیم به تجزیه و تحلیل این موضوع بپردازیم که چه درصدی از خانوارهای ایرانی قادر به تامین چنین هزینه‌ای هستند و آثار و عواقب ناشی از عدم تامین این هزینه‌ها چه خواهد بود؟

بر طبق هزینه متوسط ماهانه ۳۸ هزار تومان هزینه متوسط سالانه و لازم یک خانوار ایرانی برای تامین یک زندگی متوسط در سال ۱۳۷۳ برابر با ۴۶۰ هزار تومان



می‌شود، حال اگر به نتایج تفصیلی آمارگیری از هزینه و درآمد خانوارهای شهری و روستائی سال ۱۳۷۰ منتشره توسط مرکز آمار ایران رجوع کنیم درمی‌یابیم که حداقل ۷۳ درصد خانوارهای ایرانی هزینه سالانه‌شان کمتر از اداره یک زندگی متوسط می‌باشد آنگاه وضعیت ناراحت کننده‌ای را که قسمت اعظم خانواده‌های ایرانی در تأمین معیشت متوسط شرافتمندانه با آن روبرو هستند، درخواهیم یافت. برآستی آثار و عواقب ناشی از چنین شرایطی در جامعه چه خواهد بود^۱؟

پس با توجه به چنین وضعیتی دسترسی به چنین مدرسی (مدارس غیرانتفاعی و نمونه مردمی و اخذ شهریه‌های کلان در مدارس دولتی) برای اکثریت جامعه مقدور نمی‌باشد در حالیکه ما هر روز شاهد توسعه بیشتر این مدارس و نیز افزایش اعتبار و تخصیص بودجه زیاد این مدارس هستیم به طوری که طبق اظهار معاونت مدارس غیرانتفاعی کشور اعتبارات مدارس غیرانتفاعی کشور برای سال تحصیلی (۷۲-۷۳) ۸۰ میلیارد ریال تعیین شده^۱ که پیش‌بینی می‌شود این رقم در سال تحصیلی (۷۳-۷۴) به ۳۰ میلیارد ریال برسد^۲. همچنین دانش‌آموزان تحت پوشش این مدارس در سال تحصیلی ۷۲-۷۳، ۴۵ هزار نفر و در سال ۷۳ بنا به اظهار وزیر آموزش و پرورش ۲۵۰ هزار نفر پیش‌بینی می‌شود که تا آخر سال ۷۳-۷۴ به ۳۵۰ هزار نفر برسد^۳. که این رقم در برنامه پنج‌ساله دوم ۲۰ درصد کل دانش‌آموزان خواهد بود.

با توجه به وضعیت معیشتی و آمارهای بدست آمده در زمینه هزینه‌ها و درآمدها، دسترسی به چنین مدرسی به جز عده بسیار قلیلی برای اکثریت جامعه مقدور نمی‌باشد و نتیجه این می‌شود که افراد قلیلی از طبقات بالای جامعه به چنین مدرسی راه پیدا می‌کنند و به خاطر پرداخت شهریه‌های بالا بهترین و کارآمدترین دبیران با حقوق بسیار بالا با ساعت تدریس کم به این

مدارس جذب می‌شوند در صورتیکه اکثریت دانش‌آموزان در مدارس دولتی با مدرسه‌های سه چهار شیفته و کلاس‌های شلوغ و فضای آموزشی نامناسب مشغول تحصیل هستند و حتی عده‌ای به خاطر عدم توانایی تامین لوازم التحریر و شهریه و پوشاک، از رفتن به مدرسه محروم می‌گردند. نتیجه چنین کاری جز تشدید مضاعف نابرابریهای اقتصادی اجتماعی چیز دیگری نخواهد بود از آنجا که بر خورداری از آموزش و پرورش جز طبیعی و همگانی مردم است مسئولیت مشارکت دولت باید در این امر به صورت فعال و گسترده‌ای انجام شود. و طبعاً بودجه مناسبی را در برنامه‌ریزیهای خود به آن اختصاص دهد چرا که صرف هزینه در آموزش و پرورش مصرف نیست بلکه سرمایه‌گذاری است زیرا تنها از این راه است که نیروی انسانی کارآمد برای اداره جامعه تربیت می‌شود ولی این امر متأسفانه در کشورهای در حال توسعه و یا توسعه نیافته هنوز جا نیفتاده است که تخصیص بودجه جهت آموزش و پرورش را جزء سرمایه‌گذاری محسوب کنند.

علاوه بر تخصیص بودجه لازم و توزیع متعادل آن نیز لازم و ضروری است که با توجه به اولویت‌ها این تخصیص انجام پذیرد البته مشارکت مردمی به معنای واقعی کلمه در کنار تخصیص بودجه مناسب و توزیع مناسب و عادلانه این بودجه، به رفع مشکلات آموزش و پرورش کمک خواهد کرد ولی نکاتی چند درباره نوع و نحوه مشارکت را در این زمینه باید متذکر شد اولاً نوع و میزان مشارکت باید متناسب با ساختار اقتصادی اجتماعی آن جامعه باشد در جوامعی که اکثریت افراد جامعه از وضعیت اقتصادی مطلوبی برخوردارند مشارکت آزادانه مردم موجب آزادسازی امکانات مالی برای آموزش و پرورش می‌شود ولی در جامعه‌ای که اکثریت افراد جامعه و یا درصد قابل توجهی زیر خط فقر زندگی می‌کنند و قادر به پرداخت شهریه و

هزینه لوازم التحریر و سایر مایحتاج اولیه زندگی نیستند و وجود این نوع مشارکت اجباری منجر به محرومیت افراد زیادی از امکانات آموزشی در جامعه می‌شود. در نواحی مدارس غیرانتفاعی بی‌آنکه هزینه‌ای بپردازند از بسیاری از امکانات آموزش و پرورش بهره‌مند می‌گردند. بهترین معلمان مدارس دولتی را که آموزش و پرورش برای تربیت آنها از پول اکثریت محروم جامعه هزینه کرده است به خدمت گیرند از کتابها و وسایل کمک آموزشی موجود به همان قیمتی که در مدارس پرداخت می‌گردد استفاده کنند و از پرداخت مالیات معاف شوند و این امر منجر به این می‌گردد که نظام آموزشی هر چه بیشتر طبقاتی گردد و دانشی همراه با ثروت، به صورت نابرابر و ناعادلانه در جامعه توزیع شود و منجر به نخبه‌پروری گردد و این امر مغایر با اصل همگانی کردن آموزش و پرورش و برخورداری برابر مردم از آن است که سالهاست برای تحقیق آن بخصوص در کشورهای جهان سوم تلاش می‌شود.

بخش خصوصی در صورتی می‌تواند به بخش دولتی در آموزش و پرورش کمک کند که انگیزه‌های صرفاً تجاری و انتفاعی نداشته باشد و همراه با سودبری مناسب و منصفانه هدفهای آموزشی و تربیتی را نیز دنبال کند تا آنجا که عملکرد مدارس غیرانتفاعی بخصوص در سالهای اخیر نشان داده است بخش خصوصی در حوزه تعلیم و تربیت از این خصوصیت برخوردار نیست و وزارت آموزش و پرورش نمی‌خواهد یا نمی‌تواند نظارت دقیقی بر عملکرد آنها بخصوص از نظر مالی داشته باشد نکته دیگری که در ارتباط با مشارکت مردمی قابل

ذکر است این است که از طرف دیگر مشارکت مردمی آن نیست که مردم را موظف کنیم در مدارس دولتی به عناوین مختلف هزینه‌ها را بپردازند اما هیچگونه اختیار و دخالتی در کار نداشته باشند مردمی کردن واقعی مستلزم دادن آزادی عمل لازم به مردم در انجام کارهاست اگر والدین هزینه‌های مدرسه را می‌پردازند حق دارند از نحوه خرج کردن آن از برنامه‌های آموزشی، نحوه کار معلمان و کیفیت اداره مدرسه باخبر باشند و درباره آن به بحث و گفتگو بپردازند مشارکت مردمی تنها در پول دادن خلاصه نمی‌شود مشارکت به معنای درست آن همراه با آگاهی، پذیرش مسئولیت، برخورداری از آزادی عمل و شرکت فعال مردم در کارهاست در چنین زمینه‌ای است که خلاقیت‌ها شکوفا می‌شوند، ابتکارات جدید شکل می‌گیرند و راه‌حل‌های نوین ارائه می‌گردند. حل مشکلات کمی و کیفی نظام آموزشی با چنین مشارکت سازنده‌ای امکان‌پذیر می‌گردد.

در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت که رمز موفقیت کشورهای همچون ژاپن، کره، تایوان، سنگاپور، مالزی و چین در این بوده است که آنها در دورانی به «گسترش علم و دانش» بهای فراوان دادند که تمام نیرو و امکانات خود را برای آموزش همگانی به کار بستند و هم‌اکنون نیز توجه کافی و وافی به امر آموزش و تحقیق و توسعه دارند آنها سعی کردند که جامعه‌شان را به سطحی از آموزش برسانند که بتواند همگام با تحولات تکنولوژیکی و علمی جهان گام بردارند و مسئله مهم این است که این کشورها به جای نخبه‌پروری یا امید بستن به «تک ستاره‌ها» در زمینه‌های علمی به «آموزش همگانی»

وضعیتی که در حال حاضر در کشور ما پیش آمده است مانع از این می‌گردد که فرصت‌های آموزشی در بین تمام دانش‌آموزان عادلانه توزیع شود.

برداختند. تاکنون خیلی کم از افراد ژاپن نسبت به سایر کشورهای پیشرفته غربی موفق به دریافت «جایزه نوبل» شده‌اند اما ژاپن با تکیه بر استانداردها بالای علمی جامعه خود توانسته است خود را هم‌ردیف کشورهای پیشرفته صنعتی قرار داده و به اعتقاد برخی گوی سبقت را از آنها بریاید. بنابراین «توزیع همگانی علم» در جامعه و ارتقاء آن نقش مهم و کلیدی در امر رشد و توسعه دارد و بدون انجام این امر انتظار پیشرفت، توهمی بیش نیست.

منابع و مأخذ

- ۱- تودور شولتز: «سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی و توسعه»، موسسه تحقیقات پولی و بانکی وابسته به بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰.
- ۲- فیلیپ کومیز: «بحران جهانی آموزش و پرورش» ترجمه داور شیخاوندی، بی‌نا، ۱۳۴۸.
- ۳- علاقمند، علی، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، انتشارات بعثت، چاپ دوازدهم.
- ۴- عبدالهی - محمد، «نقش آموزش و پرورش در فرآیند ملی توسعه»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۳ و ۴.
- ۵- جورج ساخارلوپوس، مورین وودهال، آموزشی برای توسعه، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۰ ص ۱۴۸.
- ۶- همان منبع. ص ۲۵۷-۱۴۴.
- ۷- ساخارلوپوس، همان منبع، دنباله و ایوان ایلچ، پزشکی آفت‌زا، ترجمه د. شیخاوندی، نشر جار، تهران، ۱۳۵۵.
- ۸- مارتین کارنوی، هنری ام‌لوین، بن‌بست‌های اصلاحات آموزش و پرورش ترجمه محمدحسن تیموری، ص ۲۸.
- ۹- قاسم‌زاده، فاطمه - ماهنامه جامعه سالم - سال سوم - شماره دوازدهم - صفحه ۴۲.
- ۱۰- روزنامه سلام. ۲۶ شهریور ۱۳۷۳.
- ۱۱- ۱۲- روزنامه سلام ۲۴ شهریور ۷۳.
- ۱۳- روزنامه سلام، ۱۴ مرداد، ۱۳۷۲.
- ۱۴- روزنامه سلام، اول اردیبهشت ۷۳.
- ۱۵- روزنامه سلام، ۱۹ شهریور ۷۳.